

www.al-milani.com

سلسله پژوهش های اعتقادی

۴۰

پیشوایان معصوم علیهم السلام

پژوهشی کوتاه در زندگی پیشوایان معصوم علیهم السلام

جلد سوم

امام صادق علیه السلام

امام کاظم علیه السلام

آیت الله سید علی حسینی میلانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست مطالب

سرآغاز

بخش اول

امام صادق علیه السلام

نگاهی کوتاه به زندگی امام صادق علیه السلام

برترین و عابدترین مردم

دیدگاه ابن تیمیّه

نقد دیدگاه ابن تیمیّه

دیدگاه بزرگان اهل سنت

طرح شبهه ای پوشالی

پاسخ به شبهه

سالله نبوی

نشرکننده فقه، معارف و عقاید

صادق امین

نگاهی کوتاه به زندگی امام کاظم علیه السلام

بنده شایسته خدا

عابدترین مردم

دیدگاه ابن تیمیّه

امام کاظم علیه السلام و عالمان اهل سنت

امام کاظم علیه السلام و راویان فراوان

امام کاظم علیه السلام و شقیق بلخی

شقیق بلخی کیست؟

امام کاظم علیه السلام و توبه بشر حافی

فهرست منابع

بسم الله الرحمن الرحيم

سراغاز

... آخرین و کامل ترین دین الاهی با بعثت خاتم الانبیاء، حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله به جهانیان عرضه شد و آئین و رسالت پیام رسانان الاهی با نبوت آن حضرت پایان پذیرفت.

دین اسلام در شهر مکه شکوفا شد و پس از بیست و سه سال زحمات طاقت فرسای رسول خدا صلی الله علیه وآله و جمعی از یاران باوفایش، تمامی جزیره العرب را فرا گرفت.

ادامه این راه الاهی در هجدهم ذی الحجّه، در غدیر خم و به صورت علنی، از جانب خدای منان به نخستین رادمرد عالم اسلام پس از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله یعنی امیر مؤمنان علی علیه السلام سپرده شد.

در این روز، با اعلان ولایت و جانشینی حضرت علی علیه السلام، نعمت الاهی تمام و دین اسلام تکمیل و سپس به عنوان تنها دین مورد پسند حضرت حق اعلام گردید. این چنین شد که کفرورزان و مشرکان از نابودی دین اسلام مأیوس گشتند.

دیری نپایید که برخی اطرافیان پیامبر صلی الله علیه وآله، - با توطئه هایی از پیش مهیّا شده - مسیر هدایت و راهبری را پس از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله منحرف ساختند، دروازه مدینه علم را بستند و مسلمانان را در تحیّر و سردرگمی قرار دادند. آنان از همان آغازین روزهای حکومتشان، با منع کتابت احادیث نبوی، جعل احادیث، القای شبهات و تدلیس و تلبیس های شیطانی، حقایق اسلام را - که همچون آفتاب جهان تاب بود - پشت ابرهای سیاه شکّ و تردید قرار دادند.

بدیهی است که علی رغم همه توطئه ها، حقایق اسلام و سخنان دُرّبار پیامبر خدا صلی الله علیه وآله، توسط امیر مؤمنان علی علیه السلام، اوصیای آن بزرگوار علیهم السلام و جمعی از اصحاب و یاران باوفا، در طول تاریخ جاری شده و در هر برهه ای از زمان، به نوعی جلوه نموده است. آنان با بیان حقایق، دودلی ها، شبهه ها و پندارهای واهی شیاطین و دشمنان اسلام را پاسخ داده و حقیقت را برای همگان آشکار ساخته اند.

در این راستا، نام سپیده باورانی همچون شیخ مفید، سیّد مرتضی، شیخ طوسی، خواجه نصیر، علامه حلّی، قاضی نورالله، میر حامد حسین، سیّد شرف الدین، امینی و... همچون ستارگانی پرفروز می درخشد؛ چرا که اینان در مسیر دفاع از حقایق اسلامی و تبیین واقعیات مکتب اهل بیت علیهم السلام، با زبان و قلم، به بررسی و پاسخ گویی شبهات پرداخته اند...

و در دوران ما، یکی از دانشمندان و اندیشمندانی که با قلمی شیوا و بیانی رسا به تبیین حقایق تابناک دین مبین اسلام و دفاع عالمانه از حریم امامت و ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام پرداخته است، پژوهشگر والامقام حضرت آیت الله سید علی حسینی میلانی، می باشد.

مرکز حقایق اسلامی، افتخار دارد که احیای آثار پُربار و گران سنگ آن محقق نستوه را در دستور کار خود قرار داده و با تحقیق، ترجمه و نشر آثار معظّم له، آن ها را در اختیار دانش پژوهان، فرهیختگان و تشنگان حقایق اسلامی قرار دهد.

کتابی که در پیش رو دارید، ترجمه یکی از آثار معظّم له است که اینک "فارسی زبانان" را با حقایق اسلامی آشنا می سازد.

امید است که این تلاش مورد خشنودی و پسند بقیّه الله الأعظم، حضرت ولیّ عصر، امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف قرار گیرد.

مرکز حقایق اسلامی

بخش اول: امام صادق علیه السلام

نگاهی کوتاه به زندگی امام صادق علیه السلام

علامه حلی رحمه الله می نویسد:

فرزند امام باقر علیه السلام ، امام صادق علیه السلام نیز برترین زمانه خویش و عابدترین مردم بود. سیره نویسان می گویند: ایشان به عبادت مشغول و از ریاست روی گردان بود. عمرو بن ابومقدام می گوید: وقتی به امام صادق علیه السلام می نگریستم، برایم روشن می شد که او از سلاله پیامبران است. آری، حضرت امام صادق علیه السلام بود که فقه امامیه، معارف حقیقی و عقاید یقینی را منتشر ساخت. از هیچ چیز خبر نمی داد، مگر این که همان رخ می داد. به همین دلیل او را صادق امین لقب دادند. عبدالله بن حسن بزرگان علویون را جمع کرد تا با فرزندش بیعت کنند. امام صادق علیه السلام به او فرمود:

إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَتِمُّ؛

این کار به انجام نمی رسد.

عبدالله بن حسن از این گفته خشمگین شد.

امام صادق علیه السلام در حالی که به منصور دوانیقی اشاره می کرد فرمود:

إِنَّهُ لَصَاحِبُ الْقَبَاءِ الْأَصْفَرِ؛

این مقام به صاحب قبای زرد می رسد.

وقتی منصور این خبر را شنید، خرسند شد، زیرا می دانست پیش بینی های آن حضرت به وقوع می پیوندد و فهمید که حکومت به او می رسد. زمانی که منصور فرار کرد، می گفت: پس چه شد سخن صادق اهل بیت؟!

اما سرانجام، همان گفته، محقق شد و حکومت به منصور رسید.

برترین و عابدترین مردم

علامه حلی رحمه الله فرمود:

فرزند امام باقر علیه السلام، امام صادق علیه السلام نیز برترین زمانه خویش و عابدترین مردم بود.

دیدگاه ابن تیمیّه

ابن تیمیّه در این باره می نویسد:

(امام) جعفر صادق علیه السلام از برگزیدگان اهل علم و دین بود. او علم را از جدّ خویش؛ یعنی پدرِ مادرش، گرفت. مادرش امّ فروه دختر قاسم بن محمد بن ابو بکر صدیق بود. او هم چنین علم را از محمد بن منکدر و نافع، غلام عبدالله بن عمر، هم چنین از زهری، عطاء بن ابورباح و دیگران گرفته است.

یحیی بن سعید انصاری، مالک بن انس، سفیان ثوری، سفیان بن عیینه، ابن جریج، شعبه، یحیی بن سعید قطّان، حاتم بن اسماعیل، حفص بن غیاث و محمد بن اسحاق بن یسار، کسانی هستند که از او روایت نقل کرده اند.

عمرو بن ابو مقدام می گوید: وقتی به جعفر بن محمد نگاه می کردم، می فهمیدم که او از سلاله پیامبران است...»

نقد دیدگاه ابن تیمیّه

درباره سخنان ابن تیمیّه باید گفت:

او به عبارت علامه حلی رحمه الله مبنی بر این که امام صادق علیه السلام برترین زمانه خویش و عابدترین مردم بود، اشاره ای نکرده است؛ نه آن را رد کرده و نه پذیرفته است... برای تأکید بر درستی سخنان علامه حلی رحمه الله در این جا سخنان شماری از پیشوایان اهل سنت را می آوریم.

دیدگاه بزرگان اهل سنت

مالک بن انس یکی از امامان اهل سنت می گوید:

«زمانی نزد جعفر بن محمد آمد و شد داشتیم. هرگاه او را می دیدم، در یکی از این سه حالت بود: یا روزی بود، یا نماز می گزارد و یا در حال تلاوت قرآن بود. ندیدم که او حدیث نقل کند جز این که با حالت طهارت چنین می کرد.»^۱

ابو حنیفه یکی دیگر از امامان آنان نیز می گوید:

«فقیه تر از جعفر بن محمد ندیدم. وقتی منصور دوانیقی او را احضار کرد، فردی را نزد من فرستاد و گفت: ای ابو حنیفه! مردم فریب جعفر بن محمد را خورده اند(!) پرسش های بسیار دشواری را برای مناظره با او فراهم کن!»

من نیز چهل پرسش آماده کردم. سپس منصور - که در حیره بود - مرا احضار کرد. من نزد او رفتم. وقتی وارد شدم دیدم که جعفر بن محمد علیهما السلام در سمت راست منصور نشسته است. همین که نگاهم به جعفر بن محمد صادق علیهما السلام افتاد، هیبتش مرا گرفت؛ به طوری که هیبت منصور دوانیقی آن قدر در من اثر گذاشته بود. به منصور سلام کردم. او نیز به من اشاره کرد که نزد من بیا. رفتم و نزد او نشستیم. سپس به جعفر بن محمد علیهما السلام رو کرد و گفت: ای ابا عبدالله! این فرد ابو حنیفه است.

او نیز پاسخ داد: بله؛ پیش از این نزد ما آمده است.

- گویا کراهت داشت سخن عده ای اظهار شود که درباره او می گویند: وقتی کسی را می بیند او را می شناسد.

سپس منصور به من رو کرد و گفت: ای ابو حنیفه! بعضی از پرسش های خود را از ابوعبدالله بپرس!

من سؤال ها را مطرح می کردم و او پاسخ مرا می داد.

او می گفت: شما این گونه می گوید، اهل مدینه قائل به فلان دیدگاه هستند و ما نیز فلان دیدگاه را داریم. گاهی موافق آنان هستیم و گاهی نظر ما برخلاف همه دیدگاه هاست.

تا این که چهل پرسش را مطرح کردم.

ابو حنیفه در ادامه (به اعلمیت حضرت امام صادق علیه السلام اعتراف کرد و) گفت: مگر برای ما روایت نشده

که عالم ترین مردم، کسی است که به اختلاف دیدگاه ها از همه عالم تر باشد؟^۲

ابن حبان در این زمینه می نویسد:

«او در فقه، علم و فضیلت از سرآمدان اهل بیت بود».^۳

۱ . تهذیب التهذیب: ۸۹ / ۲

۲ . جامع مسانید ابی حنیفه: ۱ / ۲۲۲، تذکره الحفاظ: ۱ / ۱۵۷.

۳ . الثقات و به نقل از آن: تهذیب التهذیب: ۸۹ / ۲.

ابوحاتم محمد بن ادريس رازی نیز درباره ایشان چنین گفته است:

«و ثقہ و مورد اعتماد است و درباره چنین فردی نباید سؤال شود (زیرا شأن او والاتر از این است)»^۱.

ابن خلکان می گوید:

«و (امام صادق علیه السلام) از سادات و سرآمدان آل البيت بود. او را به دلیل صداقتش به صادق لقب دادند.

فضیلت او مشهورتر از این است که بخواهد ذکر شود»^۲.

ابو الفرج ابن جوزی می نویسد:

«و (امام صادق علیه السلام) مشغول به عبادت و از ریاست طلبی به دور بود»^۳.

ابو الفتح شهرستانی درباره ایشان می نویسد:

جعفر بن محمد صادق علیهما السلام، در حکمت، علم و ادب کامل بود. در دنیا زاهد و در برابر شهوات به طور کامل پارسا بود. او مدتی در مدینه اقامت داشت و شیعیان منتسب به خود از وجود او بهره می بردند و به هواداران خود اسرار علوم را منتقل می کرد. او پس از آن وارد عراق شد و در آن جا نیز مدتی اقامت داشت. او هرگز به دنبال امامت و حکومت نبود و درباره خلافت هرگز با کسی درگیر نشد. کسی که در دریای معرفت غرق می شود، به ساحل نمی آید. کسی که به قلّه حقیقت می رسد، از این که او را پایین آورند نمی هراسد»^۴.

ابونعیم اصفهانی می گوید:

«جعفر بن محمد علیهما السلام، امام ناطق، زمام دار گذشتگان؛ ابو عبد الله جعفر بن محمد صادق به عبادت و خضوع روی آورده بود و عزلت و خشوع را ترجیح می داد. او از ریاست و تجمع نهی می کرد»^۵.

نووی نیز درباره امام صادق علیه السلام اظهار نظر کرده، او می نویسد:

«بر امامت و جلالت ایشان اتفاق نظر بوده است»^۶.

ابن تیمیه درباره راویانی که از ایشان روایت نقل کرده اند، فقط نام برخی را آورده و به همه راویان اشاره نکرده است. با مراجعه به شرح حال امام صادق علیه السلام در کتاب های ذکر شده و دیگر کتاب ها، می توان به این واقعیت پی برد.

۱ . تهذیب التهذیب: ۲ / ۸۸

۲ . وفيات الأعیان: ۱ / ۳۹۱

۳ . صفة الصفة: ۲ / ۹۴

۴ . الملل والنحل: ۱ / ۱۴۷

۵ . حلیة الأولیاء: ۳ / ۱۹۲

۶ . تهذیب الأسماء واللغات: ۱ / ۱۵۵

اما آن چه ابن تیمیه ادعا کرده که «ایشان از کسانی روایت اخذ کرده است» سخنی دروغ است. او نام زهری را در شمار کسانی می آورد که حضرت امام صادق علیه السلام از او روایت گرفته است(!) حال آن که زهری را در کتاب مربوط به امام باقر علیه السلام معرفی کردیم و دانستیم که او با اهل بیت علیهم السلام چه رابطه ای داشته است.^۱

علامه حلی رحمه الله فرمود:

سیره نویسان می گویند: امام صادق علیه السلام به عبادت مشغول و از ریاست روی گردان بود.

طرح شبهه ای پوشالی

ابن تیمیه می نویسد:

«این سخن وی که «او (امام صادق علیه السلام) به عبادت مشغول و از ریاست روی گردان بود»، از تناقض گویی های امامیه است. زیرا طبق باور شیعه، بر امام واجب است برای ریاست و امور مربوط به آن اقدام کند. در آن زمان نیز فقط او امام شیعیان بوده است. اگر قیام به امر امامت واجب است، پس باید گفت: این کار از اهتمام به عبادت مستحب لازم تر و مهم تر است.»

پاسخ به شبهه

در پاسخ به شبهه ای که ابن تیمیه مطرح می کند، چنین می گوئیم:

امامی که از راه نص امامت او ثابت شده است، هر زمان که مسلمانان به او روی آورند و با او بیعت کنند و از او قیام به ریاست و حکومت را خواستار شوند، واجب است که برای پذیرش بار این مسئولیت اقدام کند. اما مردم و مسلمانان چنین نکردند.

به طور کلی، حکومت و ریاست از شؤون مربوط به امام بر حق است. اگر زمینه این کار را فراهم گردد، اقدام به آن بر او واجب است. در غیر این صورت مطالبه آن بر او واجب نیست. هم چنان که درباره پیامبر صلی الله علیه و آله نیز همین مطلب وجود دارد.

در عبارات ائمه اهل بیت علیهم السلام چنین مطالبی بسیار یافت می شود. هم چنان که حضرت علی علیه السلام نیز چنان چه در نهج البلاغه آمده، این سخنان گهربار را بیان کرده اند.

از سوی دیگر، آن چه علامه حلی رحمه الله در خصوص اهتمام حضرت امام صادق علیه السلام به عبادت و پرهیز از ریاست نقل کرده اند، از سخنان شیعیان نبوده تا تناقض گویی شیعه باشد، بلکه از سخنان علمای اهل سنت درباره آن حضرت است، چنان چه علامه حلی رحمه الله فرمود: «سیره نویسان می گویند که...».

۱. ر.ک: پیشوایان معصوم علیهم السلام: ج ۲، ص ۵۳ - ۶۰.

البته در سخنانی که از ابن جوزی، ابونعیم اصفهانی و شهرستانی نقل شد، دیدیم که آنان در شرح حال حضرت امام صادق علیه السلام بیان کرده اند که آن بزرگوار از طلب ریاست به دور بود.

ابن تیمیه این سخن را به خود علامه حلی رحمه الله نسبت می دهد تا بتواند پس از آن، ادعای تناقض گویی شیعه را مطرح کند.

ساله نبوی

علامه حلی رحمه الله فرمود:

عمرو بن ابی مقدم می گوید: وقتی به امام صادق علیه السلام می نگریستم، برایم روشن می شد که او از ساله پیامبران است.

این مطلب در شرح حال امام جعفر بن محمد صادق علیهما السلام و به نقل از عمرو بن ابو مقدم، در کتاب های معتبر رجالی و حدیثی اهل سنت، نقل شده است.^۱

نشرکننده فقه، معارف و عقاید

علامه حلی رحمه الله فرمود:

حضرت امام صادق علیه السلام بود که فقه امامیه، معارف حقیقی و عقاید یقینی را منتشر ساخت.

بنابر آن چه گذشت، ابوالفتح عبدالکریم شهرستانی نیز در عبارات خود به این مطلب اشاره نموده است.

یافعی نیز در شرح حال حضرت امام صادق علیه السلام می نویسد:

«او در علوم توحید و غیر آن، سخنانی نفیس و ارزشمند دارد. شاگرد او، جابر بن حیان صوفی کتابی هزار

برگه ای نگاشته که دربردارنده رساله های او؛ یعنی پانصد رساله است.»^۲

ألوسی در این باره می گوید:

«همین ابوحنیفه - که از اهل سنت است - افتخار می کند و به صریح ترین بیان اعلام می نماید:

لو لا الستتان لهلك النعمان؛

اگر آن دو سال نبود، نعمان (ابوحنیفه) هلاک شده بود.

منظور او، همان دو سالی است که از امام جعفر صادق علیه السلام کسب علم می کرده است.»^۳

اما ابن تیمیه سخن علامه حلی رحمه الله را درک نکرده و می نویسد:

۱. برای نمونه مراجعه کنید به: تهذیب الکمال، تهذیب التهذیب، وتهذیب الأسماء و اللغات.

۲. مرآة الجنان وعبرة اليقظان: ۱ / ۳۰۴.

۳. مختصر التحفة الإثنا عشرية: ۸.

«این که می گوید: «او فقه امامیه، معارف حقیقی و باورهای راستین را منتشر ساخت»، این سخن مستلزم یکی از این دو مطلب است:

یا این که وی در علوم، مطالبی را بدعت گذاری کرده که پیش از او، هیچ کس نمی دانسته است. یا این که پیشینیان در انتشار علوم - که بر آنان واجب بوده - کوتاهی کرده اند و او بوده که به این وظیفه عمل کرده است.

مگر انسان خردمند در این تردید دارد که رسول خدا صلی الله علیه و آله معارف حقیقی و باورهای راستین را به کامل ترین شکل برای مردم بیان کرده اند و اصحاب آن حضرت نیز این مطالب را از ایشان گرفته و به دیگر مسلمانان رسانیده اند؟

این سخن او (علامه حلی رحمه الله) یا به معنای خدشه در شخصیت او و یا پیشینیان است. البته که این سخن او (علامه حلی رحمه الله) دروغ است و او بر وی (امام جعفر صادق علیه السلام) دروغ بسته است و این دروغ ها بیش از دروغ هایی است که بر پیشینیان او بسته است. بنابراین، نقص از جانب او (امام جعفر صادق علیه السلام) نیست؛ بلکه از ناحیه دروغ گویانی است که این دروغ ها را بر او بسته اند.»

از ابن تیمیه می پرسیم: تو را به خدا سوگند می دهیم، بگو که علامه حلی رحمه الله چه مطلبی گفته که این تهمت ها و بهتان ها را به او می بندی؟

علامه می گوید: «امام صادق علیه السلام معارف حقیقی و باورهای راستین را انتشار داد»، هر انسان سالم - نه بیمار دل - که با زبان عربی آشناست، به خوبی می فهمد که منظور علامه حلی رحمه الله این است که امام صادق علیه السلام به تبیین، آموزش، شرح و تبلیغ معارف حقیقی اسلام پرداخته است. معارف و باورهایی که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای امت خویش آوردند و امام صادق علیه السلام نیز این معارف را از طریق پدران خویش فراگرفته است.

بنابراین، نه امام صادق علیه السلام بدعت گذاشته و نه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در انجام رسالت خویش کوتاهی کرده است...

این سخن علامه حلی رحمه الله نه به امام صادق علیه السلام و نه به اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله - که علوم را از آن حضرت گرفته و به همان شکل تبلیغ نموده اند - به هیچ وجه خدشه ای وارد نمی سازد.

صادق امین

علامه حلی رحمه الله می نویسد:

۱. به رغم این که در منابع اهل سنت درود و صلوات پس از نام مبارک پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به صورت ناقص (ابتر) آمده است، ما طبق فرمایش حضرتش، درود و صلوات را به صورت کامل و اسامی ائمه معصوم علیهم السلام را با سلام آورده ایم.

امام صادق علیه السلام از هیچ چیز خبر نمی داد، مگر این که همان رخ می داد. به همین دلیل او را صادق امین لقب دادند. عبدالله بن حسن بزرگان علویون را جمع کرد...
به راستی دوران زندگی حضرت امام صادق علیه السلام از رویدادهایی پُر است که بیان گر این حقیقت هست. صاحب نورالابصار می گوید:

«جعفر صادق علیه السلام مستجاب الدعوه بود. وقتی از خداوند درخواست می کرد، هنوز سخنش به پایان نرسیده بود خواسته اش اجابت می شد.»^۱

آری، آن بزرگوار از هرچه خبر می داد، رخ می داد، یکی از نمونه هایش را علامه حلی رحمه الله ذکر نمود. ابوالفرج اصفهانی با سندی از عمر بن شَبَه و او نیز با چند سند چنین نقل می کند:
گروهی از بنی هاشم در ابواء جمع شدند. ابراهیم بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس، ابوجعفر منصور دوانیقی، صالح بن علی، عبدالله بن حسن بن حسن و دو فرزندش محمد و ابراهیم، محمد بن عبد الله بن عمرو بن عثمان و . . . از جمله این افراد بودند.

همه آن ها با محمد (فرزند عبد الله بن حسن) بیعت کردند.

این خبر را به جعفر بن محمد علیهما السلام نیز رساندند.

عبد الله بن حسن گفت: ما جعفر صادق را نمی خواهیم تا خواسته شما را خراب نکند. .
وقتی امام صادق علیه السلام آمد، عبدالله بن حسن او را در کنار خویش جای داد، حضرت فرمود:

لَا تَفْعَلُوا، فَإِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَمْ يَأْتْ بَعْدُ؛

چنین نکنید. زیرا این امر، به انجام نمی رسد.

عبدالله خشمگین شد و گفت: نظر من برخلاف گفته توست. به خدا سوگند که خداوند تو را از غیب خویش آگاه نکرده است. اما تو این سخن را از روی حسادت نسبت به فرزندم می گویی.

حضرت فرمود:

وَاللَّهِ، مَا ذَاكَ يَحْمِلُنِي؟

به خدا سوگند، من از روی حسادت چنین نمی گویم.

آن گاه دست خود را بر پشت ابوالعباس زد و فرمود:

وَلَكِنْ ذَا وَإِخْوَتَهُ وَأَبْنَاؤَهُمْ دُونَكُمْ؛

ولی حکومت به این، برادرش و فرزندانشان که در نزد شما هستند می رسد.

سپس بر شانه عبدالله بن حسن زد و فرمود:

وَاللَّهِ، مَا هِيَ إِلَيْكَ وَلَا إِلَىٰ ابْنِكَ، وَلَكِنَّهَا لَهُمْ وَإِنَّ ابْنِكَ لَمَقْتُولَانِ؛

۱. نور الأبصار: ۲۹۵.

به خدا سوگند، این مقام نه برای تو و نه برای فرزندان توست. این مقام به آنان می رسد و دو
فرزندت کشته می شوند.

سپس برخاست و بر دست عبدالعزیز بن عمران زهری تکیه زد و فرمود:

أرأيت صاحب الرداء الأصفر؛ يعني أبا جعفر المنصور؛

آیا صاحب قبای زرد یعنی منصور را می بینی؟

پاسخ داد: بله.

فرمود:

فإننا والله، نجده يقتله؛

به خدا سوگند که همان شخص، او را می کشد.

عبدالعزیز پرسید: آیا او محمد را می کشد؟

پاسخ داد: آری.

او می گوید: در دل خود گفتم: به پروردگار کعبه سوگند که از روی حسادت چنین می گوید (!).
راوی ادامه می دهد: به خدا سوگند که نمردم مگر این که کشته شدن دو فرزند عبدالله بن حسن را دیدم.
وقتی امام صادق علیه السلام چنین فرمود، آنان برخاستند و پراکنده شدند. پس از آن نیز هیچ گاه اجتماع
نکردند.

عبدالصمد و ابوجعفر در پی آن حضرت رفتند و پرسیدند: ای ابوعبدالله! آیا تو این گونه باور داری؟

پاسخ داد:

نعم، أقوله والله وأعلمه؛

آری، به خدا سوگند که آن چه می گویم می دانم و اطمینان دارم.^۱

۱ . مقاتل الطالبيين: ۱۸۴ - ۱۸۷، شیخ مفید نیز به نقل از مقاتل الطالبيين این ماجرا را در کتاب الارشاد آورده است.

بخش دوم: امام موسی کاظم علیہ السلام

نگاهی کوتاه به زندگی امام کاظم علیه السلام

علامه حلی رحمه الله می نویسد:

فرزند امام صادق علیه السلام، امام موسی کاظم علیه السلام نیز «عبدصالح؛ بنده شایسته خدا» خوانده می شد. او عابدترین مردم زمانه خویش بود؛ شب ها به عبادت می نشست و روزها روزه می گرفت.

آن بزرگوار را از این جهت کاظم لقب دادند که وقتی کسی او را آزار می داد و خشمگین می نمود به جای برخورد و نشان دادن واکنش، برای او درهم یا دینار می فرستاد. دوست و دشمن فضیلت های وی را نقل کرده اند.

ابن جوزی حنبلی به نقل از شقیق بلخی می گوید: من در سال یک صد و چهل و نهم هجری به قصد حج حرکت کردم. در قادسیه اتراق کردیم. در آن جا جوانی خوش چهره و بسیار گندمگون دیدم که عبایی پشمین به تن کرده و خود را با آن پوشانده بود، نعلین به پا کرده بود و در کناری تنها نشسته بود. من با خود گفتم: این جوانی صوفی است که می خواهد سربار مردم باشد. به خداوند سوگند، نزد او می روم و او را سرزنش می کنم.

وقتی نزدیک ایشان رفتم و مرا دید که به سوی او می روم، به من فرمود:

یا شقیق! اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ؛^۱

ای شقیق! «از بسیاری از گمان ها بپرهیزید، چرا که بعضی از گمان ها گناه است»

با خود گفتم: این بنده ای صالح است؛ زیرا دانست که چه چیزی در ذهنم وجود دارد. نزد ایشان خواهم رفت و از او خواهم خواست تا مرا ببخشد.

سپس از دیدگان من پنهان شد. وقتی وارد منزل گاه «واقصه» شدیم، دیدم که ایشان در آن جا در حال نماز است و اعضای بدن او می لرزد و اشک هایش سرازیر است. با خود گفتم: اکنون نزد او بروم و از وی معذرت خواهی کنم.

دیدم او نمازش را کوتاه کرد و فرمود:

۱ . سوره حجرات: آیه ۱۲.

یا شقیق! (وَإِنِّي لَعَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى)؛^۱

ای شقیق! «و من هر که را توبه کند و ایمان آورد، و عمل صالح انجام دهد، سپس هدایت شود، می آمرزم»

آن جا بود که با خود گفتم: ایشان از ابدال هستند؛ چرا که دو بار از راز من خبر داد. وقتی به منزل گاه «زباله»^۲ رسیدیم، ایشان را دیدم که در کنار چاهی ایستاده و مشکی کوچک به دست دارد و می خواهد از چاه آب بردارد. ناگاه این مشک در چاه افتاد. آن بزرگوار سرش را به آسمان بلند نمود و عرض کرد:

أنت ربِّي إذا ظممت إلى الماء وقوتی إذا أردت الطعام.

یا سیدی مالی سواها؛

[خدایا!] وقتی تشنه می شوم، تو پروردگار من هستی و قوت دهنده من به هنگام نیاز به غذا تو هستی.

ای سرور من! غیر از این مشک، چیزی ندارم.

شقیق می گوید: به خدا سوگند، دیدم آب چاه بالا آمد و آن حضرت مشک خود را برداشتند و از آب پر کردند، آن گاه وضو ساختند و چهار رکعت نماز خواندند. سپس به سمت پشته ای ریگ رفتند و از آن سنگ ریزه ها در آن مشک می ریختند و از آب آن می نوشیدند. من به آن بزرگوار عرض کردم: از باقی مانده آن چه خداوند به تو روزی داده و نعمت ارزانی کرده، به من نیز بده.

فرمود:

یا شقیق! لم تزل نعم الله علينا ظاهرة وباطنة، فأحسن ظنك بربك؛

ای شقیق! پیوسته مشمول نعمت های ظاهری و پنهانی خدا هستیم. به پروردگارت خوش گمان باش.

آن گاه مشک را به دست من دادند و من از آن آشامیدم. دیدم شربت شیرینی است. به خدا سوگند، لذیذتر و خوش بوتر از آن نخورده بودم. هم سیر شدم و هم تشنگی از من برطرف شد؛ به گونه ای که تا چند روز به غذا و نوشیدنی، بی اشتها بودم.

دیگر آن بزرگوار را ندیدم تا این که به مکه وارد شدم. نیمه شبی ایشان را کنار «قبه السراب» دیدم که با خشوع و ناله و گریه به نماز ایستاده اند. ایشان تا سحرگاه همین حال را ادامه دادند؛

۱ . سوره طه: آیه ۸۲ .

۲ . نام منطقه ای در حجاز.

همین که اذان صبح شد برای نماز نشستند و شروع به تسبیح خدا نمودند. سپس ایستادند و نماز صبح را خواندند. هفت مرتبه گرد خانه خدا گشتند و از مسجد الحرام خارج شدند. من از پشت سر ایشان می رفتم. دیدم که او بی کس و کار نبوده و اموال و غلام هایی دارد، بر خلاف آن چه پیش تر مشاهده کرده بودم. مردم روی خود را به سمت او می گرداندند، سلام می کردند و به او تبرک می جستند. از یکی از آنان پرسیدم: این آقا کیست؟

گفت: این موسی بن جعفر علیهما السلام است.

با خود گفتم: از این که این امور شگفت از فردی غیر از این سید باشد، شگفت زده بودم.

این روایت را حنبلی نقل کرده است.

از فضایل دیگر حضرت امام کاظم علیه السلام ماجرای توبه بشر حافی^۱ است. وقتی آن حضرت از کنار خانه بشر در بغداد می گذشت، دید صدای غنا، نی و لپو از این خانه بلند است. در آن هنگام کنیزی از خانه بیرون آمد و زباله های سبزی را بیرون خانه ریخت. آن حضرت فرمود:

یا جاریه! صاحب هذا الدار حرام عبدی؟

ای کنیز! صاحب این خانه آزاد است یا بنده؟

پاسخ داد: آزاد است.

حضرت فرمود:

صدقت! لو كان عبداً خاف من مولاه؛

راست گفتمی! اگر او بنده بود از مولای خویش [خداوند] می ترسید.

وقتی کنیز به خانه وارد شد، بشر که بر سر سفره شراب بود، پرسید: چرا دیر آمدی؟

پاسخ داد: فردی بیرون خانه چنین و چنان گفت.

در آن هنگام بود که بشر، پا برهنه از خانه بیرون آمد و در کوچه رفت تا این که امام کاظم

علیه السلام را دید و در همان جا به دست ایشان توبه کرد.

۱. حافی یعنی پابرهنه، پس از آن بود که به «بشر حافی» شهرت یافت.

بنده شایسته خدا

علامه حلی رحمه الله فرمود:

فرزندش امام موسی کاظم علیه السلام نیز به «عبدصالح؛ بنده شایسته خدا» خوانده می شد.

این مطلب در کتاب های شیعه و سنی در شرح حال حضرت امام کاظم علیه السلام بیان شده است.^۱

عابدترین مردم

علامه حلی رحمه الله فرمود:

او عابدترین مردم زمانه خویش بود؛ شب ها به عبادت می نشست و روزها روزه می گرفت، او را کاظم نامیدند زیرا... .

دیدگاه ابن تیمیّه

ابن تیمیّه در این باره می نویسد:

«پس از جعفر علیه السلام، موسی بن جعفر علیه السلام قرار دارد. ابو حاتم رازی درباره او می گوید: وی ثقه، امین، صدوق و از پیشوایان مسلمانان بوده است.

موسی علیه السلام در سال یکصد و بیست و اندی در مدینه زاده شد. مهدی عباسی او را به بغداد آورد. سپس به مدینه بازگرداند. او تا زمان هارون، در مدینه زندگی می کرد. وقتی هارون از عمره باز می گشت، نزد او آمد و موسی علیه السلام را با خود به بغداد برد و در آن جا زندانی کرد. او تا پایان زندگی خویش در زندان بود.

ابن سعد می گوید: او در سال یکصد و هشتاد و سه هجری وفات یافته است. روایات چندانی از او نقل نشده است. او از پدرش جعفر علیه السلام روایت نقل کرده است. برادرش علی بن جعفر از او روایت نقل کرده است.

ترمذی و ابن ماجه نیز روایات او را نقل کرده اند.^۲

۱. از میان کتاب های اهل سنت می توان به این منابع مراجعه کرد: صفه الصفوة: ۲ / ۱۲۴، مرآة الجنان: ۱ / ۳۹۴، تهذیب الکمال:

۲۹ / ۴۴، تاریخ بغداد: ۱۳ / ۲۷، تهذیب التهذیب: ۱۰ / ۳۰۲، مطالب السؤل: ۷۶.

۲. منهاج السنه: ۲ / ۱۲۴.

امام کاظم علیه السلام و عالمان اهل سنت

نکته در خور توجه این که ابن تیمیّه تا به این جا هیچ یک از سخنان علامه حلی رحمه الله را انکار نکرده و به نقل گفتار ابوحاتم رازی درباره امام کاظم علیه السلام بسنده کرده است... .
ما در این جا علاوه بر سخنان ابوحاتم رازی، عبارات علمای دیگر را نیز می آوریم تا گفتار علامه حلی رحمه الله تقویت شود. سپس درباره عبارات ابن تیمیّه نیز مطالبی را بیان می کنیم.
ابن حجر عسقلانی می نویسد:

«برادران کاظم علیه السلام، یعنی محمد بن جعفر و علی بن جعفر و فرزندانش یعنی ابراهیم، حسین، اسماعیل، علی رضی (امام هشتم علیه السلام) و هم چنین صالح بن یزید، محمد بن صدقه عبری از او روایت نقل کرده اند.

ابوحاتم می گوید: کاظم علیه السلام ثقه، صدوق و یکی از پیشوایان مسلمانان است.
یحیی بن حسین بن جعفر نسب شناس می گوید: موسی بن جعفر علیهما السلام به دلیل عبادت و اجتهادش به «عبدصالح؛ بنده شایسته» شهرت داشت.

خطیب بغدادی می گوید: گفته می شود که او در سال یکصد و بیست و هشت هجری در مدینه زاده شده است... مناقب ایشان بسیار است...^۱.
خطیب بغدادی می نویسد:

«موسی بن جعفر علیهما السلام به دلیل عبادت و اجتهادش به «عبدصالح؛ بنده شایسته» شهرت داشت. روایت شده که روزی وارد مسجد النبی شد و در اول شب سجده ای را آغاز کرد که در آن می گفت:

عظم الذنب من عندی فلیحسن العفو من عندک، یا اهل التقوی و یا اهل المغفره؛

گناه بزرگ در نزد من است، پس بخشش از تو نیکوست. ای اهل تقوا و آمرزش!

او همین ذکر را تا صبح در سجده تکرار می کرد.

امام کاظم علیه السلام فردی سخاوتمند و کریم بود. وقتی کسی به او بدگویی می کرد و آزارش می داد، کیسه ای دارای هزار دینار برایش می فرستاد...^۲.

همین عبارت را ابن خلکان از خطیب بغدادی نقل می کند. آن گاه از مسعودی عبارتی را می آورد که در ادامه بیان خواهیم کرد.

ذهبی درباره امام کاظم علیه السلام می نویسد:

«موسی کاظم علیه السلام امام و پیشوا...»

۱. تهذیب التهذیب: ۱۰ / ۳۰۲.

۲. تاریخ بغداد: ۱۳ / ۲۹.

ابوحاتم می گوید: او ثقه، صدوق و یکی از امامان مسلمانان است.

ترمذی و ابن ماجه دو روایت از او نقل کرده اند...

او زیارتگاه بزرگ و مشهوری در بغداد دارد. در آن جا به همراه نوه اش امام جواد علیه السلام دفن شده است. فرزندش علی بن موسی علیهما السلام نیز در توس زیارتگاهی بزرگ دارد. وفات او در رجب سال ۱۸۳ هجری قمری رخداد...^۱

ابن جوزی در این زمینه می نویسد:

«موسی بن جعفر علیهما السلام به خاطر عبادت، اجتهاد و شب زنده داریش «عبد صالح؛ بنده شایسته» خوانده می شد. او کریم و بردبار بود. وقتی آزاری به او می رسید، برای آن فرد درهم یا دینار می فرستاد.»^۲

قرمانی درباره امام کاظم علیه السلام می نویسد:

«او امام کبیر، یگانه و حجت بود. شب را تا به صبح، بیدار بود و عبادت می کرد، روز را روزه می گرفت. به دلیل بردباری فراوان او و درگذشتن از افراد خطاکار، او را کاظم نامیدند.

او به باب الحوائج شهرت دارد، زیرا هیچ کس برای برآورده شدن حاجت خود به ایشان متوسل نشد، مگر این که حاجتش برآورده گردید.»^۳

ابن حجر هیتمی مکی درباره امام کاظم علیه السلام چنین می نگارد:

«او وارث علم، معرفت، فضیلت و کمال پدرش است. دلیل نامگذاری او به کاظم بردباری فراوان ایشان و درگذشتن از افراد خطاکار می باشد.

او در میان مردم عراق به «باب قضاء الحوائج عند الله؛ دروازه برآورده شدن حاجت ها در نزد خداوند» شهرت داشت. او عابدترین مردم زمانه خویش، عالم ترین و سخاوتمندترین آن ها بود.»^۴

ابن طلحه در این باره می گوید:

«امام کاظم علیه السلام امامی والامقام، بسیار ارجمند بود. مجتهدی بود که در اجتهادش کوشش فراوان می کرد، کرامت های او شهرت دارد. او شب را به سجده و عبادت می گذراند و روز را نیز به صدقه دادن و روزه گرفتن سپری می کرد. از آن جا که او بسیار بردبار بود و از کسانی که به او ظلم می کردند، درمی گذشت، کاظم نامیده شد.

او به کسانی که به او بدی می کردند، نیکی می کرد. او انسان هایی را که نسبت به ایشان مرتکب جنایت می شدند، می بخشید. به دلیل عبادت فراوان، او را «عبد صالح؛ بنده شایسته» نامیدند.

۱ . سیر أعلام النبلاء: ۶ / ۲۷۰.

۲ . صفوة الصفوة: ۲ / ۱۰۳.

۳ . أخبار الدول: ۱۱۲.

۴ . الصواعق المحرقة: ۱۱۲.

در عراق به «باب الحوائج إلى الله» شهرت دارد. زیرا آنانی که به واسطه او به درگاه خداوند متوسل شده اند، خواسته هایشان برآورده شده است. کرامت های ایشان، عقل ها را حیرت زده کرده است. این نشان می دهد که ایشان نزد خداوند از مقامی والا و زوال ناپذیر برخوردارند.^۱

آن چه گذشت برخی از عبارات اهل سنت درباره امام کاظم علیه السلام بود. اما مناقب و فضایل آن حضرت در کتاب های شیعه که امامت ایشان را باور دارند، از شمارش فراتر است.

این فضایل با سندهای معتبر در کتاب های الإرشاد شیخ مفید، المناقب ابن شهر آشوب، إعلام الوری طبرسی، کشف الغمّة فی معرفة الأئمة اربلی، إثبات الهداة حرّ عاملی، بحار الأنوار علامه مجلسی و... ذکر شده است؛ هم چنان که درباره فضایل و حالات ایشان کتاب های جداگانه ای نیز به رشته تحریر درآمده است.

امام کاظم علیه السلام در «ابواء» یکی از روستاهای مدینه منوره به دنیا آمد. ولادت حضرتش در سال ۱۲۸ (به روایتی ۱۲۷ و یا ۱۲۹) هجری قمری بوده است. آن حضرت در سال ۱۸۳ هجری قمری وفات یافته است. تاریخ وفات آن حضرت را غیر از این نیز گفته اند.

امام کاظم علیه السلام در زندان هارون، وفات یافت. آن حضرت از زندان نامه ای برای هارون این گونه نوشت:

إِنَّهُ لَنْ يَنْقُضِيَ عَنِّي يَوْمَ مِنْ الْبَلَاءِ حَتَّى يَنْقُضِيَ عُنْكَ يَوْمَ مِنَ الرَّخَاءِ، حَتَّى نَفْنِي جَمِيعاً
إِلَى يَوْمِ لَيْسَ لَهُ انْقِضَاءٌ وَهِنَاكَ يَخْسِرُ الْمَبْطُلُونَ؛

روزی از روزهای بلا و مصیبت بر من سپری نمی شود مگر این که روزی از روزهای آسایش تو از بین می رود. تا آن روزی که همه ما از این دنیا رخت بندیم؛ همان روزی که پایانی ندارد و در آن جاست که باطل گرایان زیان می بینند.^۲

امام کاظم علیه السلام به مرگ طبیعی از دنیا نرفت، بلکه ایشان را مسموم کردند.

امام کاظم علیه السلام و راویان فراوان

ابن تیمیّه درباره امام کاظم علیه السلام این گونه ادّعا می کند:

«روایات چندانی از او نقل نشده است. او از پدرش جعفر علیه السلام روایت نقل کرده است. برادرش علی بن جعفر از او روایت نقل کرده است. ترمذی و ابن ماجه نیز روایات او را نقل کرده اند.»

در پاسخ به ابن تیمیّه باید گفت:

۱ . مطالب السؤل: ۷۶.

۲ . تهذیب الکمال: ۲۹ / ۵۰، البدایة والنهاية: ۱۰ / ۱۸۳، سیر أعلام النبلاء: ۶ / ۲۷۳.

همین که او از پدرش امام جعفر صادق علیه السلام روایت نقل کرده باشد، برایش بس است؛ چراکه به سرچشمه وصل شده است.

در رابطه با روایت گران از ایشان نیز باید گفت: این افراد از شدت فراوانی قابل شمارش نیستند. در میان بستگان ایشان، برادرش علی بن جعفر و فرزندان آن حضرت از ایشان روایت نقل کرده اند. ابن حجر نیز به همراه برادران و فرزندان آن حضرت، افرادی را نام می برد که از ایشان روایت نقل نموده اند.

خرجی در این مورد می گوید: «فرزند امام کاظم علیه السلام، علی بن موسی الرضا علیهما السلام، دو برادرش علی بن جعفر و محمد بن جعفر و گروهی دیگر از او روایت نقل کرده اند»^۱. البته عالمان شیعی در کتاب های رجالی نام بسیاری از شاگردان امام کاظم علیه السلام و کسانی را آورده اند که از آن حضرت روایت نقل کرده اند. شمار این افراد به صدها تن می رسد. کتاب های فقهی و دیگر کتاب های روایی شیعه در رابطه با احکام شرعی و معارف و علوم دینی، از روایاتی پر است که از طریق همین راویان نقل شده اند... .

اما این مرد (ابن تیمیه) کوشیده از اهمیت امام کاظم علیه السلام و شأن ایشان بکاهد و نیز شأن راویانی را که از ایشان روایت نقل کرده اند، کم رنگ نماید. به طوری که حتی ابن تیمیه از فرزند امام کاظم علیه السلام یعنی امام رضا علیه السلام به عنوان کسی که از ایشان کسب علم و روایت نقل کرده، یاد نمی کند. از سوی دیگر، باید بدانیم نقل نشدن روایت های ایشان در کتاب های حدیثی اهل سنت - به جز کتاب ترمذی و ابن ماجه -

از روی نگون بختی و بی توفیقی آنان است. زیرا آنان از اهل بیت و عترت پاک رسول خدا صلی الله علیه وآله روی گردانده اند و طبیعی است که از چنین توفیقی محروم می شوند.

امام کاظم علیه السلام و شقیق بلخی

علامه حلی رحمه الله فرمود:

ابن جوزی حنبلی به نقل از شقیق بلخی می گوید: من در سال یکصد و چهل و نه هجری به قصد حج حرکت کردم...

ابن جوزی همان ابوالفرج عبدالرحمان بن علی بن جوزی فقیه حنبلی، حافظ حدیث و واعظ است. ابن خلکان درباره ابن جوزی می گوید: «او علامه عصر خویش و امام زمانه خود بوده است»^۲.
ذهبی درباره ابن جوزی می گوید: «امام، علامه، حافظ، عالم عراق و واعظ آفاق»^۱

۱ . خلاصه تهذیب الکمال: ۳۳۴.

۲ . وفیات الأعیان: ۴ / ۳۹۳.

ابن جوزی تألیفات فراوانی دارد. وی به سال ۵۹۷ هجری قمری وفات یافت. در کتاب های الوافی بالوفیات، تذکره الحفاظ، النجوم الزاهرة و ... شرح حال این عالم سنی نگاشته شده است.^۲

شقیق بلخی کیست؟

ابونعیم اصفهانی درباره او می گوید: «شقیق بن ابراهیم بلخی، یکی از زاهدان مشرق زمین است.»^۳
ابن حجر عسقلانی می گوید: «مناقب شقیق بسیار فراوان است.»^۴
ابن جوزی این داستان را در کتاب خود صفة الصفوة نقل کرده است.^۵ افراد دیگری نیز این ماجرا را آورده اند.^۶
اما ابن تیمیّه که طاقت شنیدن منقبتی از مناقب ائمه طاهرین علیهم السلام را ندارد، حتی اگر راوی آن سنی باشد، در این رابطه می گوید:

«اما حکایت مشهوری که از شقیق بلخی روایت شده، دروغ است.»

او در بیان دلیل این ادعا که برآمده از کینه و عناد اوست، می نویسد:

«زیرا این حکایت با آن چه که درباره حال موسی بن جعفر علیهما السلام می دانیم، سازگاری ندارد؛ چرا که او پس از مرگ پدرش جعفر بن محمد علیهما السلام در مدینه اقامت داشت. جعفر بن محمد علیهما السلام نیز در سال (صد و) چهل و هشتم هجری وفات یافت. او نیز از آن جا به عراق نیامده بود تا در قادسیه باشد...»
عجیب است! ابن تیمیّه به گونه ای سخن می گوید که گویا بر همه جزئیات زندگی امام کاظم علیه السلام احاطه دارد و از هر روز آن حضرت و خصوصیات ایشان به طور کامل باخبر است...
گویا او بیش از دیگران اطلاعات دارد... این حکایت را شیعیان او نقل کرده اند؛ یعنی کسانی که او را بیشتر از دیگران می شناختند.

افزون بر این، ابن جوزی که عراقی و اهل بغداد است، این روایت را نقل کرده است. همان کسی که کتاب المنتظم فی تاریخ الأمم را نگاشته که یکی از کتاب های تاریخی مورد اعتماد آنان است. علاوه بر این که دیگر بزرگان نیز این روایت را نقل کرده اند.

۱ . تذکره الحفاظ: ۴ / ۱۳۴۲.

۲ . ر.ک: الوافی بالوفیات: ۲ / ۳۲۱، تذکره الحفاظ: ۴ / ۱۳۱، النجوم الزاهرة: ۶ / ۱۷۴.

۳ . حلیة الأولیاء: ۸ / ۵۸.

۴ . لسان المیزان: ۳ / ۱۵۳.

۵ . صفة الصفوة: ۲ / ۱۲۵.

۶ . برای آگاهی بیشتر در این زمینه به این کتاب ها مراجعه کنید: أخبار الدول: ۱۱۲، جامع کرامات الأولیاء: ۲ / ۲۲۹، مطالب السئول: ۸۴، نور الأبصار: ۱۳۵.

اما بغض، کینه توزی و عناد ابن تیمیّه به او اجازه نمی دهد که حقیقت را بپذیرد. به راستی اگر این داستان درباره یزید، عمر و یا دیگر کسانی که به آن ها محبت دارند نقل شده بود، بی تردید این مرد در مورد این داستان کتاب می نگاشت و با چنان آب و تابی سخن می گفت که هر شنونده ای را شیفته آن داستان کند. وقتی واکنش ابن تیمیّه به این داستان این چنین است، خواننده به خوبی می تواند دریابد که او درباره بقیه موارد حق نیز چگونه واکنش نشان می دهد.

امام کاظم علیه السلام و توبه بشر حافی

علامه حلّی رحمه الله فرمود:

از فضایل دیگر حضرت امام کاظم علیه السلام آن که به دست ایشان، بشر حافی توبه کرد. آن حضرت وقتی از کنار خانه بشر در بغداد می گذشت...

خطیب بغدادی درباره بشر حافی می نویسد:

«ابو نصر، بشر بن حارث بن عبدالرحمان بن عطاء بن هلال بن ماهان بن عبدالله، معروف به حافی است. او از مردم مرو و ساکن بغداد بود.

او پسرعموی علی بن خشرم بود. وی در پارسایی و زهد از مردم زمانه خود، برتر بود. وی در خرد فراوان و فضیلت های مختلف، درستی مذهب، رام کردن نفس، کنار زدن زواید و داشتن طریقتی نیکو منحصر به فرد بود... او روایات بسیاری نقل کرده است...»^۱

هرچند خطیب بغدادی ویژگی های فراوانی درباره او ذکر می کند، ولی ما به همین اندازه بسنده می کنیم. ابن جوزی نیز به نقل از خطیب بغدادی، شرح حال وی را نگاشته و گفته است: من درباره فضیلت های بشر، کتابی نگاشته ام.^۲

ولی ابن تیمیّه، این حکایت را نیز هم چون حکایت پیشین، دروغ خوانده است. اما دلیل او در نادرستی این حکایت بسیار خنده دار و در همین حال ناراحت کننده است، او می گوید:

«اما این سخن او (علامه حلّی رحمه الله) که بشر حافی به دست ایشان (امام کاظم علیه السلام) توبه کرده، دروغ کسی است که نه از موسی بن جعفر و نه از بشر اطلاعات درستی ندارد. زیرا وقتی هارون الرشید موسی بن جعفر را به عراق آورد، او را زندانی کرد. بنابراین برای او موقعیتی پیش نیامد تا از کنار خانه بشر و دیگران عبور کند».

به راستی، اگر بگوییم: علامه حلّی رحمه الله از امام کاظم علیه السلام اطلاعات درستی ندارد، پس چه کسی آن حضرت را می شناسد؟

۱ . تاریخ بغداد: ۷ / ۶۷ - ۸۰ .

۲ . المنتظم: ۱۱ / ۱۲۲ - ۱۲۵ .

بی تردید این مرد نمی تواند ادعا کند که حتی به اندازه عوام شیعه، اهل بیت علیهم السلام را می شناسد... بهترین گواه بر بی خبری و جهل و ناآگاهی او از احوال امامان معصوم علیهم السلام نیز همین سخن است. البته اگر بپذیریم که وی این سخن را از روی جهالت گفته، نه از روی کینه و عنادورزی نسبت به امامان علیهم السلام، این تیمیه نمی داند که هارون الرشید آن امام را از زندان آزاد کرده بود و مدت زمانی ایشان در بغداد زندگی می کردند. اما هارون دوباره ایشان را زندانی نمود تا این که آن حضرت را مسموم کرد و به شهادت رسانید.

این واقعه تاریخی، یعنی آزادی حضرت امام کاظم سلام الله علیه مورد اتفاق مؤرخان است که در آن، یکی از کرامت های آن بزرگوار روشن می شود.

ابن خلکان در شرح حال حضرت امام کاظم علیه السلام می نویسد:

«ابوالحسن علی بن حسین بن علی مسعودی در کتاب مروج الذهب در احوالات هارون الرشید می نویسد: عبدالله بن مالک خزاعی از پلیس های دربار هارون بود. او می گوید: فرستاده هارون الرشید در هنگامی که سابقه نداشت نزد من آمد و از من خواست که همراه او بروم و نگذاشت که لباسم را عوض کنم و بدین سبب مرا نگران ساخت، وقتی به خانه هارون الرشید رسیدیم، خادم هارون رفت و خبر آمدن مرا به هارون رساند.

او نیز به من اجازه ورود داد. وارد شدم و دیدم هارون بر بستر خود نشسته است. بر او سلام کردم. او مقداری سکوت کرد. هوش از سرم پرید، ترس و نگرانی من دوچندان شد. سپس به من گفت: ای عبدالله! می دانی برای چه تو را در این وقت به این جا خوانده ام؟ پاسخ دادم: نه، به خدا، ای امیر مؤمنان! نمی دانم.

گفت: در همین لحظه در خواب دیدم که گویا فردی حبشی نزد من آمد و نیزه ای به دست دارد. او گفت: یا موسی بن جعفر را همین الان آزاد می کنی، یا این که با همین نیزه جانت را می گیرم. اینک برو و او را آزاد کن.

او می گوید: سه بار پرسیدم: ای امیر مؤمنان! من موسی بن جعفر را آزاد کنم؟

پاسخ داد: بله، همین اکنون برو و او را آزاد کن و به او سی هزار درهم بده و بگو: اگر مقام می خواهی، ما حاضریم هرچه را که دوست داری به تو بدهیم. اگر دوست داری به مدینه برگردی، باز هم اختیار با خودت و می توانی این کار را انجام بدهی.

عبدالله می گوید: من به سمت زندان رفتم ... و امام کاظم علیه السلام را آزاد کردم و به ایشان گفتم: از ماجرای تو در شگفتم.

او پاسخ داد: من به تو می گویم که ماجرا چیست. من در خواب بودم که رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم. پیامبر فرمود:

یا موسی! حبست مظلوماً؛

ای موسی! مظلومانه به زندان افتاده ای.

سپس فرمود: این عبارات را بگو. پس از گفتن این عبارات، همین امشب از زندان آزاد می شوی.

عبدالله می گوید: عرض کردم: پدر و مادرم به فدایت، پیامبر صلی الله علیه و آله چه فرمود؟

امام موسی بن جعفر علیهما السلام پاسخ داد: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بگو:

یا سامع کل صوت، ویا سابق کل فوت، ویا کاسی العظام لحمًا ومنشرها بعد الموت،
أسألك بأسمائك الحسنى وباسمك الأعظم الأكبر المخزون المكنون الذي لم يطلع
عليه أحد من المخلوقين، يا حليماً ذا أناة لا يقوى على أناة، يا ذا المعروف الذي
لا ينقطع أبداً ولا يحصى عدداً، فرج عني؛

ای شنونده هر صدا، ای پیشی گیرنده هر فوت شده، ای کسی که استخوان ها را با گوشت
می پوشانی و پس از مرگ آن ها را بر می گردانی. به اسمای حسناى خودت و به اسم اعظم
و اکبر خودت که پنهان است و هیچ یک از آفریدگانت از آن خبر ندارد از تو می خواهیم؛ ای
حلیم و بردباری که توانی در برابر صبر تو وجود ندارد، ای صاحب معروف که هیچ گاه این
معروف تمام نمی شود و عدد آن قابل شمارش نیست، برای من گشایش ایجاد کن.

وقتی این ذکر را گفتیم، همین شد که اکنون می بینی.»^۱

زمانی که امام کاظم علیه السلام از زندان آزاد شده بودند، فرصتی بود تا آن که مردم از حضور ایشان بهره
ببرند و به دست ایشان هدایت شوند.

از جمله این افراد بشر حافی است که توبه کرد و چنان عابد و زاهد شد که یکی از بهترین صالحان گشت.
با دانستن این مطلب، مشخص است که چه حکمی برای ابن تیمیّه باید شود.

۱ . وفیات الأعیان: ۴ / ۳۹۴.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم.

الف

۲. أخبار الدول: احمد بن يوسف قرمانى دمشقى، عالم الكتب، بيروت، لبنان.

ب

۳. البدايه والنهائيه (تاريخ ابن كثير): حافظ ابى الفداء اسماعيل عمر قرشى بصرى معروف به ابن كثير، دار احياء التراث العربى، بيروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۰۸.

ت

۴. تاريخ بغداد: احمد بن على خطيب بغدادى، دار الكتب علميه، بيروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۷.
۵. تذكرة الحفاظ: شمس الدين ابى عبدالله محمد بن احمد ذهبى، دار احياء التراث العربى، بيروت، لبنان.
۶. تهذيب الأسماء واللغات: نَوَوَى، دار الفكر، بيروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۶.
۷. تهذيب التهذيب: احمد بن على ابن حجر عسقلانى، دار الكتب العلميه، بيروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۵ و دار الفكر، بيروت، سال ۱۴۰۴.
۸. تهذيب الكمال فى أسماء الرجال: جمال الدين ابوالحجاج يوسف مزى، مؤسسه الرساله، بيروت، لبنان، چاپ پنجم، سال ۱۴۱۵.

ج

۹. جامع كرامات الأولياء: يوسف بن اسماعيل نيهانى، دارالكتب علميه، بيروت، لبنان.
۱۰. جامع مسانيد أبى حنيفه: محمد بن محمود خوارزمى حنفى، دارالمعارف، حيدر آباد دكن.

ح

۱۱. حليه الأولياء: ابونعيم احمد بن عبدالله اصفهانى، دار الكتب علميه، بيروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۸.

خ

۱۲. خلاصه تهذيب الكمال: احمد بن عبدالله خزرى انصارى.

س

١٣. سير اعلام النبلاء: شمس الدين ابى عبدالله محمد بن احمد ذهبى، مؤسسه الرساله، بيروت، لبنان، چاپ نهم، سال ١٤١٣.

ص

١٤. صفه الصفوه: ابوالفرج عبدالرحمان بن على بن محمد جوزى، دارالمعرفه، بيروت، لبنان.
١٥. الصواعق المخرقه: احمد بن محمد بن محمد بن على بن حجر هيثمى مكى، تحقيق عبدالرحمان بن عبدالله تركى و كامل محمد خراط، مؤسسه الرساله، بيروت، لبنان، چاپ اول، سال ١٤١٧.

ط

١٦. الطبقات الكبرى: محمد بن سعد بن منيع زهرى بصرى، دار الكتب علميه، بيروت، لبنان، چاپ دوم، سال ١٤١٨.

ل

١٧. لسان الميزان: احمد بن على بن حجر عسقلانى، دار احياء التراث عربى، بيروت، لبنان، چاپ اول، سال ١٤١٦.

م

١٨. مختصر التحفة الاثنا عشرية: محمود شكرى آلوسى، مكتبه ايشيق، استانبول، تركيه، سال ١٣٩٩.
١٩. مرآة الجنان: ابومحمد عبدالله بن اسعد يافعى، دار الكتب الإسلاميه، قاهره، مصر، چاپ دوم، سال ١٤١٣.

٢٠. مطالب السؤل فى مناقب آل الرسول عليهم السلام: محمد بن طلحه شافعى.
٢١. مقاتل الطالبين: ابوالفرج اصفهانى، مكتبه حيدريره، نجف اشرف، چاپ دوم، سال ١٣٨٥.
٢٢. الملل والنحل: ابوالفتح محمد بن عبدالكريم بن ابى بكر احمد شهرستانى، دار السرور، بيروت، لبنان، چاپ اول، سال ١٣٦٨.
٢٣. المنتظم فى تاريخ الملوك والامم: ابوالفرج عبدالرحمان بن على بن جوزى قرشى، دار الكتب علميه، چاپ اول، سال ١٤١٣.

ن

٢٤. النجوم الزاهره فى ملوك مصر والقاهره: يوسف بن تغرى اتابكى، دار الكتب علميه، قاهره.
٢٥. نور الأبصار: مؤمن شبلنجى، دار الفكر، بيروت، لبنان.

و

٢٦. الوافى بالوفيات: صلاح الدين خليل بن ايبك بن عبدالله صفدى شافعى، دار احياء، بيروت، چاپ اول، سال ١٤٢٠.
٢٧. وفيات الأعيان: شمس الدين احمد بن محمد بن خلّكان، دار صادر، بيروت، لبنان.